جلسه 1557

شنبه 05/12/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به تعارض بود. تعریف کردند تعارض را به تنافی الدلیلین.

بحث در این واقع شد که فرق بین تعارض و تزاحم چیست؟ آیا تزاحم داخل در تعریف تعارض است یا خارج از آن هست؟

برای روشن شدن این بحث عرض کنیم که تزاحم گاهی تزاحم ملاکی است، گاهی تزاحم امتثالی است.

در تزاحم ملاکی فعل واحد هست که هم ملاک وجوب دارد و هم ملاک حرمت. و شارع مقدس باید ترجیح بدهد یکی از این دو ملاک را وطبق آن حکم جعل بکند. گاهی اطلاق دلیل وجوب با اطلاق دلیل حرمت نسبت به این فعل واحد تزاحم ملاکی پیدا می کنند. مثل اینکه پدر امر می کند به یک فعلی و مادر نهی می کند از آن. فعل واحد است، انجامش اطاعت پدر است و معصیت مادر. این می شود تزاحم ملاکی بین وجوب اطاعت اب و وجوب اطاعت امّ.

گاهی تزاحم امتثالی است، دو فعل مستقل هستند، هر کدام تکلیف مستقلی دارند، مکلف اتفاقا عاجز می شود از جمع بین الامتثالین.

راجع به تزاحم که بیشتر نظر به تزاحم امتثالی هست، هر چند برخی مثل مرحوم صاحب کفایه از تزاحم اعم از تزاحم ملاکی و امتثالی را اراده می کنند ولکن نوعا مراد از تزاحم تزاحم امتثالی است، پنج مسلک در باب تزاحم امتثالی وجود دارد:

## مسالک باب تزاحم

### مسلک اول:

مسلک صاحب کفایه است. فرموده است: تزاحم داخل در باب تعارض است به لحاظ کشف از حکم فعلی. چون در باب تزاحم هم امکان اجتماع دو حکم فعلی وجود ندارد، نمی شود مولا هم امر کند به اهم و هم امر کند به مهم، چون این مستلزم تکلیف به غیر مقدور است، با توجه به اینکه مکلف عاجز هست از جمع بین اهم و مهم. حتی به نحو ترتب هم نمی شود شارع بگوید اگر اهم را ترک می کنی مهم را انجام بده. صاحب کفایه فرموده به نظر ما ترتب محال است، واین را بعدا توضیح می دهیم. ولذا امر به اهم و امر به مهم قابل جمع نیستند حتی به نحو ترتب. دلیل تکلیف اهم ودلیل تکلیف مهم به لحاظ کشف از تکلیف فعلی با هم تزاحم دارند. فقط فرق باب تزاحم با باب تعارض مصطلح در این هست که در تعارض مصطلح احراز ملاک برای هر دو حکم نکردیم، ولکن در باب تزاحم احراز کردیم ملاک را برای هر دو حکم. این فرق بین باب تعارض و باب تزاحم هست. ولذا اکرم کل عالم با لاتکرم الفاسق اگر احراز کنیم که عالم فاسق هم ملاک وجوب اکرام دارد و هم ملاک حرمت اکرام، وجوب اکرام بخاطر عالم بودن و حرمت اکرام بخاطر فاسق بودن، می شود باب تزاحم. البته این تزاحم ملاکی خواهد بود چون فعل واحد است اکرام عالم فاسق. اگر احراز نکنیم ملاک را برای هر دو حکم، می شود باب تعارض.

پس طبق مسلک صاحب کفایه تزاحم یکی انحاء تعارض است، فرقش با تعارض مصطلح این است که در تزاحم وجود ملاک را برای هر دو حکم احراز می کنیم در مقام کشف از حکم فعلی خطابها با هم تعارض می کنند، منتهی چون از خارج اهم بودن ملاک را در آن تکلیف اهم فهمیدیم و احکام شارع تابع ملاک است، به این جهت کشف می کنیم شارع طبق آن ملاک اهم حکم جعل کرده است. واگر احراز کنیم هر دو ملاک مساوی هستند در تزاحم امتثالی کشف می کنیم شارع واجب کرده است احدهمای لابعینه را. انقاذ ابن مولا واجب است انقاذ اب مولا هم واجب است، وهر دو مساوی هستند در ملاک. حال که با هم تزاحم پیدا کردند کشف می کنیم که شارع واجب کرده است انقاذ احدهمای لابعینه را از باب تبعیت احکام للملاکات.

اینکه ما احتمال بدهیم که هیچکدام ملاک ندارد در فرض تزاحم، این احتمال عقلائی نیست. وفرض صاحب کفایه این است که در باب تزاحم شرط صدق تزاحم احراز وجود هر دو ملاک است، فقط متزاحمین در کشف از حکم فعلی با هم تعارض می کنند.

طبعا یکی از اشکال هایی که به صاحب کفایه گرفته شده است این است که گفته اند: وقتی خطاب ها با هم در مقام کشف از حکم فعلی تعارض کردند، شما از کجا می خواهید ملاک را کشف کنید؟ این اشکالی است که مثل مرحوم آقای خوئی به صاحب کفایه وارد کرده اند، ولکن بحثی است که بعدا باید دنبال کنیم که به نظر ما این اشکال قابل جواب است.

خلاصه فرمایش صاحب کفایه این است که متزاحمین داخل در باب تعارض هستند به لحاظ کشف از حکم فعلی. فقط فرقش با باب تعارض این است که وجود ملاک را برای هر دو حکم کشف کردیم از خارج، فرق نمی کند که باب، باب تزاحم امتثالی باشد مثل وجوب انقاذ ابن مولا و وجوب انقاذ عبد مولا، که نتیجه این می شود که بعد از تعارض این دو خطاب در کشف از تکلیف فعلی ما می فهمیم که ملاک در هر کدام که اهم است حکم هم بر اساس او جعل شده است و دیگری اصلا وجوب و تکلیفی ندارد، و اگر هر دو ملاک مساوی است وجوب جامع احدهمای لابعنیه را شارع جعل کرده است. و در باب تزاحم ملاکی طبعا اگر هر دو ملاک مساوی باشند شارع طبق هیچکدام حکم جعل نمی کند. اگر ملاک وجوب این فعل با ملاک حرمت این فعل مساوی اند بر اساس هیچکدام حکم جعل نمی شود، واگر یکی اهم است بر اساس او حکم جعل می شود.

صاحب کفایه باب اجتماع امر و نهی از از این قبیل می داند. در آنجا هم ایشان می فرماید ما معتقدیم اجتماع امر و نهی ممتنع است. لاتغصب با صل نسبت به نماز در مکان مغصوب قابل جمع نیست در مقام کشف از حکم فعلی، می شود باب تزاحم، ولکن چون ملاک را کشف کردیم می گوئیم نماز در مکان مغصوب صحیح است بخاطر اینکه واجد ملاک است.

این فرمایش صاحب کفایه طبعا مبتنی است بر اینکه ما در تزاحم امتثالی ترتب را منکر بشویم والا تعارض بین خطاب اهم ومهم محقق نمی شود. خطاب اهم ومهم یا خطابین متساویین تعارضشان مبتنی است بر امتناع ترتب، که این را بعدا توضیح خواهیم داد.

### مسلک دوم در باب تزاحم:

مسلک محقق عراقی است. محقق عراقی فرموده است من هم قائلم به اینکه باب تزاحم بازگشتش به باب تعارض است، اما نه به آن نحوی که صاحب کفایه می فرماید. چرا؟ ایشان فرموده است برای اینکه من ترتب را ممکن می دانم. انقذ ابنی با انقذ ابی اینها اصل خطابشان با هم متعارض نیست. اطلاق این دو خطاب با هم متعارض است. یعنی اینکه اطلاق انقذ ابنی می گوید سواء انقذت أبی ام لا یجب عیک انقاذ ابنی، این اطلاق مشکل دارد. وهمینطور آن اطلاق انقذ ابی که اطلاق دارد می گوید سواء انقذت ابنی أم لا یجب علیک انقاذ ابی، این اطلاقها مشکل دارد. این دو اطلاق با هم تعارض می کنند. اما اصل خطاب به نحو مشروط مشکلی ندارند. إن لم تنقذ ابنی فأنقذ ابنی، إن لم تنقذ ابی فأنقذ ابنی اینها که با هم مشکلی ندارند. آن اطلاقهاست که مستلزم تکلیف به غیر مقدور است. این اطلاقها با هم تعارض می کنند. که این نظر محقق عراقی مترتب است بر قول به امکان ترتب.

در جائی که یکی اهم است یا محتمل الاهمیة بعینه هست، و خطاب دیگر یا مهم است یا مشکوک المهمیة، مثلا انقذ إبنی با انقذ أخی. انقاذ اخ مولا قطعا اهم نیست، بلکه یا مساوی است ملاکا با انقاد ابن مولا یا اضعف است ملاکا. محقق عراقی فرموده است خب ما علم تفصیلی پیدا می کنیم که ین اطلاق انقذ اخی یقینا ساقط است. چون از دو حال خارج نیست، چون یا مساوی است، در متزاحمینی که با هم مساوی هستند اطلاق هر دو خطاب ساقط می شود ومشروط می شود تکلیف در هر کدام به عدم صرف قدرت در امتثال دیگری. ویا اینکه انقاذ أخ مولا اضعف ملاکا است مهم است نه اهم، که باز امر به او مشروط است به عصیان اهم. پس یقینا انقذ أخی اطلاقش ساقط است، به علم تفصیلی این را می دانیم، یقینا مشروط است که إن لم تنقذ ابنی فإنقذ أخی. ولکن اطلاق انقذ إبنی چون محتمل الاهمیة است پس محتمل است مطابق باشد با مراد جدی مولا. اصالة الاطلاق در او محکّم می شود، ولذا ما می گوئیم انقاذ ابن مولا واجب است مطلقا، ولو محتمل الاهمیة بعینه هست اما اصالة الاطلاق در او جاری می شود اثبات می کند که او واجب مطلق است، ولکن انقاذ أخ مولا واجب مشروط است به عدم انقاذ ابن مولا.

طبعا طبق مسلک محقق عراقی تزاحم که مراد ایشان تزاحم امتثالی است بازگشتش به تعارض الاطلاقین شد.

محقق عراقی هم می تواند بگوید فرق تزاحم امتثالی که تعارض الاطلاقین است که تعارض مصطلح در این است که در باب تزاحم احراز ملاک برای هر دو حکم شده است، ولی در باب تعارض مصطلح احراز ملاک برای هر دو حکم نشده است.

### مسلک سوم در باب تزاحم:

که این مسلکی است که بسیاری از بزرگان قائل به آن هستند کالمحقق النائینی و السید الخوئی و الشیخ الاستاد و السید الصدر قدهم. مسلک سوم می گوید تزاحم هیچ ارتباطی به تعارض ندارد (البته مقصود اینها تزاحم امتثالی است نه تزاحم ملاکی). چرا؟ می گویند هر خطاب تکلیفی یک قید کلی دارد. قید کلی اش این است که تکلیف مشروط به قدرت است. و مراد از قدرت نه فقط قدرت بر ذات فعل است، بلکه مراد این است که قدرت بر ذات فعل داشته باشید و صرف نکنید قدرتتان را در امتثال واجب اهم یا مساوی. انقذ إبنی این خطاب تکلیف یک قید دارد، حال این قید را چطور احراز کردیم بعدا توضیحش خواهد آمد. این قید کلی و عام این است که إذا قدرت علی انقاذ ابنی ولم تصرف قدرتک فی واجب اهم أو مساوی فیجب علیک ان تنقذ إبنی. خطاب انقذ أخی هم همین است، او هم می گوید إذا قدرت علی انقاذ أخی ولم تصرف قدرتک فی واجب اهم أو مساو فانقذ أخی. وقتی خطاب تکلیف مشروط بود به این قدرتی که از آن تعبیر می کنند به قدرت تامه که علاوه بر قدرت بر ذات فعل عدم صرف قدرت در واجب اهم یا مساوی هم در او لحاظ می شود، دیگر اصلا تنافی رخ نمی دهد بین این دو خطاب تکلیف. چرا؟ برای اینکه شما در جائی که نمی توانی هم پسر مولا را انقاذ کنی و هم برادر مولا را، هر دو تکلیف با هم فعلی نیستند مگر در آن زمانی که هر دو را ترک کنی. اگر هر دو را ترک کنی در آن حال هر دو تکلیف فعلی هستند. چون شرط تکلیف به انقاذ ابن مولا، قدرت بر انقاذ ابن مولاست وعدم صرف قدرت در انجام واجب اهم یا مساوی، این شرط محقق است. پس تکلیف به انقاذ این مولا فعلی است. وهمینطور تکلیف به انقاذ برادر مولا. در صورتی که هر دو را ترک کنی. ولکن اجتماع این دو تکلیف در این حالی که هر دو را عصیان می کنید که قبیح نیست. در صورتی تکلیف به غیر مقدور قبیح است که در هنگام امتثال غیر مقدور باشد نه در هنگام عصیان. بله شما در حال عصیان این دو تکلیف می بینید هر دو تکلیف فعلی است، وقادر بر امتثال هر دو تکلیف نیستید، نمی توانید هم ابن مولا را انقاذ کنید و هم برادر مولا را. ولکن این مشکلی ندارد، تکلیف به غیر مقدور هست اما غیر مقدور در ظرف عصیان. اینکه مستهجن نیست. مستهجن این است که در مقام امتثال اگر شما بر آمدید تکلیف به غیر مقدور نباشد. در مقام امتثال اگر بودید هر دو تکلیف فعلی نیست. چرا؟

برای اینکه شما اگر در مقام امتثال بودید اگر یکی اهم است با امتثال او تکلیف به آن غیر اهم فعلی نخواهد بود. چون شرط تکلیف عدم صرف قدرت در امتثال واجب اهم است. شما اگر صرف قدرت کنید در امتثال واجب اهم تکلیف به مهم فعلی نخواهد بود. واگر هر دو تکلیف مساوی هستند صرف قدرت در یکی از این دو بکنید تکلیف به دیگری فعلی نخواهد بود. اگر انقاذ ابن مولا و أخ مولا مساوی باشند، صرف قدرت در یکی از این دو بکنید شرط تکلیف دیگری فعلی نیست، چون صرف کرده اید قدرت را در امتثال واجب مساوی. این هم مسلک سوم تزاحم هست.

اختلافشان با محقق عراقی در این است که محقق عراقی معامله کرده است با خطابات شرعیه معامله قضیه خارجیه. یعنی چی؟ یعنی مولا که می گوید اقم الصلاة، طبق نظر محقق عراقی تمام تکالیف دیگر را تک تک لحاظ کرده است، و وجوب صلاة را نسبت به آنها یا مطلق گذاشته، که وجوب صلاة شده اهم، یا مشروط کرده به عدم امتثال آنها در فرض تزاحم، در این صورت تکلیف به نماز دیگر اهم نشد. در حالی که این خلاف وجدان عرفی است، هر خطاب تکلیفی مستقل است و هنگام جعل این تکلیف لحاظ نمی شود سائر تکلیف ومقایسه بین اینها رخ نمی دهد. مولا می گوید اقم الصلاة، از آن طرف می گوید کتب علیکم الصیام، از آن طرف می گوید کتب علیکم الزکاة. تکالیف مستقلی دارد.

پس نباید جناب محقق عراقی جوری برخورد کنیم که معامله خطابات شخصیه بکنیم با این خطابات تکالیف، که بگوئیم خطاب اقم الصلاة مطلق است سواء اشتغلت بالصیام أم لا. نه، اقم الصلاة ناظر است به خودش، مقایسه نمی کند بین تکالیف، ولذا به نحو کلی باید حساب بشود که اگر یک روزی این وجوب نماز مبتلا شد به یک مزاحم اهم یا مساوی، مولا حساب بکند به نحو کلی این مطلب را، که الان که می گوئید نماز واجب است جناب مولا حساب کرده اید که یک روزی ممکن است مکلف مبتلا بشود به یک مزاحم اهم مساوی نسبت به این نماز؟ هر تکلیفی ممکن است یک روز مبتلا به مزاحم اهم یا مساوی بشود. ایتکه ما بگوئیم شارع وقتی که می گفت اقم الصلاة لحاظ کرد سائر تکالیف را دید نماز از همه آنها اهم است ولذا بطور مطلق گفت اقم الصلاة، این خلاف وجدان عرفی است، برای اینکه همه خطابات تکالیف همینطورند مطلقند، نکته اش این است که مولا مقایسه نمی کرده این تکالیف را با هم در هنگام جعل اینها که ببینید کدامیک اهم است و کدامیک مهم است. پس اگر مولا بخواهد قیدی بزند، باید قید کلی بزند، باید بگوید إذا لم تشتغل بواجب اهمّ أو مساوی فاقم الصلاة. إذا لم تشتغل بواجب اهم أو مساوی فکتب علیک الصیام، إذا لم تشتغل بواجب اهم أو مساوی فکتب علیک الزکاة. مسلک ثالث این را می گوید.

طبق مسلک ثالث که مسلک صحیح است اصلا تعارضی رخ نمی دهد. برای اینکه اگر مکلف در مقام امتثال باشد هیچگاه هر دو تکلیف با هم فعلی نمی شود. بله اگر مکلف در مقام عصیان باشد هر دو تکلیف را مثلا عصیان کند، هر دو تکلیف فعلی می شود چون صرف قدرت نکرده است در واجب اهم یا مساوی دیگر. ولکن اینکه مستهجن نیست اینجوری تکلیفی که اگر مکلف به صدد امتثال باشد هر دو تکلیف فعلی نخواهند شد و مستلزم تکلیف به غیر مقدور نخواهد شد.

### مسلک رابع در باب تزاحم:

مسلک امام قده و صاحب منتقی الاصول است و همینطور آقای سیستانی در بحث تعارض که بعدا در بحث ترتب از آن عدول کرده اند و قائل به مسلک ثالث تعارض شده اند.

مسلک رابع می گوید: اصلا در باب تزاحم تکلیف مطلق است هیچ قیدی ندارد.

حالا امام قده می فرمود اصلا تکلیف مشروط به قدرت بر ذات فعل هم نیست. انقذ ابنی مشروط به قدرت بر ذات فعل هم نیست در خطابات قانونیه. قدرت شرط تنجز عقلی است. صاحب منتقی الاصول می گویند نه، قدرت بر ذات فعل این شرط تکلیف است، تکلیف به غیر مقدور لغو است، اما شرط تکلیف قدرت بر ذات فعل است و نه قدرت بر جمع بین الامتثالین. بله إذا قدرت فانقذ ابنی، شما قادرید بر انقاذ ابن. إذا قدرت فانقذ اخی، شما قادرید بر انقاذ أخ، فقط قادر بر جمع نیستید بین الامتثالین. چه اشکالی دارد خطاب تکلیف مطلق باشد در این حال تزاحم، هیچ مشروط به شرط خاصی نیست. و تزاحم مربوط می شود به حکم عقل در مقام امتثال. هم تکلیف اهم فعلی است و هم تکلیف مهم، عقل می گوید اگر اهم را انجام دادی معذوری در مخالفت امر به مهم، والا امر به مهم ساقط نیست فعلی است یعنی موضوعش محقق است. انقذ أخی ولو امر به مهم است هیچ مشروط نیست به عدم صرف قدرت در انقاذ إبن مولا، نخیر، یجب علیک أن تنقذ اخی مطلق است، الان هم واجب است انقاذ اخ مولا. ولکن عقل می گوید که مولا نمی تواند تو را عقاب کند که چرا انقاذ نکردی برادر مرا و چرا این واجب را امتثال نکردی، چون تو خواهی گفت که من مشغول امتثال واجب اهم شدم. تزاحم مربوط می شود به حکم عقل در مقام امتثال بدون اینکه تکلیف ها از فعلیت بیفتد. وهیچ تنافی ای نیست بین این دو تکلیف.

ولذا طبق مسلک رابع هم تعارض غیر از تزاحم خواهد بود. تزاحم تنافی در جعل ندارد. تعارض یعنی تنافی در جعل دو حکم. در باب تزاحم تنافی نیست بین جعل این دو حکم. طبق مسلک رابع هر دو حکم فعلی هستند ونه مشروط، وهیچ تنافی ای بین این دو نیست.

سؤال وجواب: در عالم فاسق تزاحم ملاکی است، امام قده آنجا هم یک جا فرموده اند چه اشکالی دارد، عالم فاسق هم وجوب اکرام دارد و هم حرمت اکرام، می شود باب تزاحم. ولکن فعلا ما مد نظرمان تزاحم امتثالی است.

### مسلک خامس باب تزاحم:

مسلک آقای زنجانی است، می گوید: اصلا خطابات تکالیف انصراف دارد از فرض تزاحم. اصلا این خطابات ناظر به این شرائط استثنائی نیست. اقم الصلاة اصلا انصراف دارد از تزاحم نماز با انقاذ غریق. انقذ الغریق انصراف دارد از باب تزاحم با نماز. ولذا اطلاقی در خطابات تکالیف نسبت به فرض تزاحم منعقد نمی شود، ولکن چون عرف ملاک را کشف می کند بر اساس کشف ملاک حکم کشف می شود.

ولذا طبق مسلک خامس اصلا انصراف دارد خطاب تکلیف از فرض تزاحم، و واضح است که هیچ ارتباطی به بحث تعارض پیدا نمی کند.

این پنج مسلک در باب تزاحم بود. ببینیم کدامیک از این پنج مسلک درست هست و ادله اینها را اجمالا بررسی کنیم انشاء الله. والحمد لله رب العالمین.